

سرور گمشده

منتخبی از سروده های

جناب میر عنایت الله سادات

کلیفرونیا سال ۲۰۲۵

سرور گمشده

منتخبی از سروده های

جناب میر عنایت الله سادات

کلیفرونیا سال ۲۰۲۵

دینس مجموعه

شماره	سروده	صفحه
۱	مختصری در باره مؤلف	۱
۲	پیشگفتار جناب ادیب بر این رساله	۳
۳	نواى افتخار.....	۷
۴	کابل	۹
۵	ناسازی زمانه	۱۵
۶	چرخ فلک	۱۶
۷	برگشت تاریخ	۱۷
۸	سرورگمشده	۲۰
۹	جوانان هموطن	۲۱

پیشگفتار: سراج ادیب

دیزاین و گرافیک: تمیم ابوی



مختصری درباره مؤلف

میرعنایت الله سادات به سال (۱۹۴۵ م) در شهر کابل تولد یافته است. او تعلیمات ابتدائی و ثانوی را در لیسه عالی حبیبیه فراگرفت و متعاقباً به سال (۱۹۶۵ م) شامل پوهنتون کابل شد. وی با فراغت از دانشکده ای اقتصاد و سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری، بسال (۱۹۷۱ م) در پوهنتون شهر بن ابتداء به فراگیری زبان آلمانی و سپس به تحصیلات عالی در رشته اقتصاد ملی پرداخت.

سادات به سال (۱۹۷۸ م) در وزارت پلانگذاری عهده دار وظیفه ای دولتی بود که رژیم خودکامه ای همانوقت، موجودیت او را تحمل نتوانسته و وی را با شمار زیادی از منورین به زندان انداخت. تا آنکه با سرنگونی رژیم در اخیر ماه دسامبر (۱۹۷۹ م) دروازه های زندان گشوده شد و سادات همراه با سایر زندانیان آزاد شدند. متعاقباً او شامل خدمت در وزارت امور خارجه شده و در مقام مدیریت عمومی اطلاعات و نشرات آن وزارت مقرر شد. در اواخر سال (۱۹۸۰ م) منحیث سرپرست (شارژدافیر) سفارت کبرای جمهوری افغانستان در کشور آلمان غرب تقرر یافت. وی دوبار درین مقام ایفای وظیفه نموده است. هنگامی که در بهار سال (۱۹۹۲) قدرت دولتی به تنظیم های "جهادی" انتقال یافت، مؤلف برای بار دوم در رأس نمایندگی سیاسی ج.ا. در شهر بن (پایتخت آنوقت جرمنی) قرارداداشت. با ختم ماموریتش وی ابتداء در شهر بن و بعداً در جنوب کالیفورنیا منحیث مهاجر اقامت گزید. این وقت است که مؤلف فرصت بیشتر یافت تا به تحقیق پیرامون مشکل وطن و وطندارانش بپردازد. ماحصل کارکرد های او درین مدت که بر علاوه ای اثر حاضر به نشر رسیده اند، ازین قرار اند:

- _ "افغانستان - یک نگاه به گذشته ، حال و مستقبل " به زبان آلمانی "
- _ "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه " به زبان دری .
- _ "سرنوشت خانواده در جوامع غربی" به زبان دری " .
- این اثر در قالب دیجیتال نیز منتشر شده است.
- _ " حال و احوال سرزمین ما " قبلا در قالب دیجیتال منتشر شده است.
- _ همچنان مقالات تحلیلی زیادی از جانب مؤلف به نشر رسیده که متون آن در گوگل و ارشیف سایت های معروف اینترنتی وجود دارد.



به نام آن که شعر را از دل انسان جوشاند و واژه را جان داد



جناب سراج ادیب

پیشگفتار بر مجموعه اشعار میر عنایت الله سادات

شعر، زبان بی واسطه دل است؛ واژگانی که از اعماق جان برمی خیزند و بی آن که به اجازه منطق نیاز داشته باشند، راه خود را به دل دیگری می جویند. در جهانی که گاه سنگینی دردها و بحرانها مجال تنفس را می گیرد، شعر همچون نسیم آرامش بخش بر زخم های ناپیدا می وزد و به ما یادآور می شود که هنوز می توان دید، شنید، احساس کرد و انسان بود. این مجموعه، حاصل لحظه هایی است که شاعر با جهان و درون خود در خلوتی ناب سخن گفته است. هر شعر، آینه ای است از تجربه های زیسته، تپش های دل، و بازتابی از امید، مهر، اندوه، یا رهایی.

بی تردید این سروده ها فقط واژه نیستند؛ هر کدام پنجره ای هستند به روحی که بی صدا ولی با شجاعت در جستجوی معنا و حقیقت بوده است. انتشار این مجموعه نه تنها ادای احترام به هنر شعر است، بلکه دعوتی است برای همه ی آنانی که در پیچ و تاب روزگار، هنوز گوش جان برای شنیدن دارند. باشد که این دفتر، دل ها را به هم نزدیکتر کند و نوری باشد بر راه های تاریکی که گاه در آن گام می زنیم، ناگفته پیداست که در این اشعار به نام وطن و در زمانه ای که واژه ها قربانی سیاست اند و شعرها سرگرمی بی دردی، هنوز شاعرانی هستند که مسئولیت واژه را بر دوش می کشند؛ شاعرانی که نمی نویسند تا فقط تحسین شوند، بلکه می نویسند تا یادآوری کنند، وجدان ها را بیدار سازند، و حقیقت را از زیر خاکستر فراموشی بیرون آورند. یکی از این شاعران، بی هیچ تردید، میر عنایت الله سادات است.

مجموعه‌ای که پیش روی شماست، صدای تاریخ است از گوی شاعر، فریادی است از دل وطن، و کارنامه‌ای است از درد، مهاجرت، شکست، ایستادگی و امید، در این دفتر، شعر، نه اسیر خیال پردازی‌های انتزاعی، بلکه اسلحه‌ای است در برابر تحریف تاریخ؛ تازیانه‌ای است بر چهره واپس‌گرایی، و در عین حال، مرهمی‌ست برای زخم‌های یک ملت در خون نشسته.

شاعر در شعرهایی چون: «برگشت تاریخ»، چگونگی سرکوب نیروهای مولد و نابودی ساختارهای مدنی را با دقت یک تاریخ‌نگار و زبان یک هنرمند تصویر می‌کند و در شعر «ناسازی زمانه»، روایت مردمی‌ست که عاشقانه وطن را دوست داشتند، اما از آشیانه شان رانده شدند. اما شاید اوج فریاد شاعر، در شعر فراموش‌ناشدنی «کابل» متبلور گردد، آنجا که کابل دیگر شهر نیست، معشوقه‌ای زخمی، مادری داغ‌دار، و سنگری متروک است که در آن امید و خون توأمان جاری‌اند.

کابل، در نگاه سادات، نه فقط پایتخت یک کشور، بلکه نماد حافظه‌ی فرهنگی یک ملت است. تخریب کابل، ویرانی گذشته نیست بلکه ویرانی آینده است. از همین رو، شاعر با زبان تند و صادق، با طنز تلخ و نیش‌دار، و با نگاهی فلسفی و ریشه‌دار، می‌نویسد، افشا می‌کند، و بازسازی می‌طلبد.

این مجموعه شعر، آینه‌ای‌ست که مخاطب را به تماشا و تأمل وادار می‌دارد؛ نه برای زیبا دیدن، بلکه برای درست دیدن. و در پس هر بیت، یادآور می‌شود که سکوت ما، شریک جرم جنایت‌هایی‌ست که بر زبان تاریخ و جان انسان گذشته است.

درد بر شاعرانی چون سادات، که واژه را تبعید نکرده‌اند، بل به صف مقاومت فرستاده‌اند این مجموعه، به تمام کسانی تقدیم می‌شود که به جای خاموشی، قلم برداشتند؛ و به جای فراموشی، به حافظه‌ی زخمی این سرزمین وفادار ماندند.

از آنجائیکه در جهان پرهیاهوی امروز که حقیقت‌ها زیر غبار قدرت و منفعت پنهان مانده‌اند، گاه صدای شاعری وجدان تاریخ را به تپش و می‌دارد. میرعنایت‌الله سادات، از جمله این صداهاست. صدایی برخاسته از بطن دردها، تبعیدها، فراموشی‌ها و بیدادهایی که بر سرزمین ما، افغانستان، گذشته است؛ اما نه با ناله‌ای خاموش، بلکه با نگاهی نقادانه، هوشمندانه، و سرشار از مهر و آرمان. سادات در اشعارش، تاریخ را از نو می‌نویسد نه با اغراق و تعارف، بلکه با شجاعت و صداقت.

همانطور که گفته آمدیم شعر معروف او «کابل» و «برگشت تاریخ» تنها یک مرثیه نیست؛ گزارشی است تحلیلی، هولناک و بیدارکننده از آنچه بر سر فرهنگ، مدنیت، و هویت ما آمد. او زبان بُرنده تاریخ است در دهانی شاعرانه؛ هم دادخواه است، هم شاهد، هم معترض، و هم پیام‌آور صلح.

مجموعه‌ای که پیش روی دارید، تنها گلچینی از اشعار زیبای یک شاعر تبعیدی نیست؛ بل روایتی است از یک ملت. در هر بیت، زخمی نهفته است؛ در هر قافیه، آهی و در هر مصرع، تکه‌ای از حافظه‌ی جمعی افغان‌ها. او در شعرهایی چون «ناسازی زمانه»، با زبان ساده اما پرمعنا، چرایی این رنج بی‌پایان را می‌پرسد: چرا ما، چرا این گونه، چرا هنوز؟

اشعار سادات، ترکیبی است از احساس، اندیشه، و آگاهی اجتماعی. نه در دام شعار افتاده، نه در تارِ یأس. هر واژه‌اش صدایی‌ست برای بیداری، و هر سروده‌اش سندی‌ست برای فردا. او شاعر مردم است، شاعر حقیقت است، شاعر زمانه‌ای‌ست که از ساز ناسازش گلایه دارد، اما هنوز به امید ساختن، قلم را زمین نمی‌گذارد. این مجموعه، هدیه‌ای است به نسل امروز و یادگاری برای فردا. باشد که واژه‌های آن، چون فانوس‌هایی در تاریکی، مسیر عدالت، بیداری و صلح را روشن‌تر سازند.

موفقیت‌های هرچه بیشتر سادات عزیز را در عرصه روشنگری و برای نسل‌های آینده که وطن را خواهند ساخت از بارگاه ایزد متعال خواهانم.

با تقدیم مهر: «سراج ادیب»

تاریخ نگارش: ۱۴۰۴ ه.ش / ۲۰۲۵ م



نوای افتخار

سرزمین خوب من
افغان زمین من
امید هست و بود من
معبد برین من

دل‌م تپیده می‌رو د
به یاد صخره های تو
به یاد کوه های تو
که پرغرور و سربلند
افراشته قامت اند
علیه دشمنان ما

حماسه گو بود
باد ها و آبشار تو
دارند حکایتی
زگردان رزم تو
سازند ترانه ها
هر دم سروده ها
درطول قرن ها
عشق آفریده اند
دردل پیر و جوان تو

* * * *

دیار دور من
ز دوری ات زبون شدم
ولی چه باک
دانم که باز هم
بعد عمر من
همیشه زنده یی

* * * *

نوای افتخار تو هر دم
همیش همچون
حماسه های جاویدان
از آبشار مست تو
از پیک صبح تو
در سروده های میهنی
در آهنگ های مردمی
چه زیبا!
چه دلپذیر!
شنیده می شوند .

فبروری 2006



کابل

کابل تو ای دیار غرور و حماسه ها
از رزم دلیران تو صد ها سروده ها
از روزگار باستان تو سازد خبر همی
شیوا مدایح و خجسته قصیده ها
فرهنگ آریا ، ترا پرشکوه ساخت
از فیض آنزمان تو هرجا ترانه ها
مردان نامدار تو برجا گذاشته اند
صد ها حکایتی و هزاران فسانه ها
از سعی مادران تو پروریده شد
دوشیزگان کار فهم ، برای عرصه ها
رودابه ^(۱) ای کابلی ، بیآورد رستمی
باشد به یاد رستم هرجا نشانه ها
مدفون خاک تو آثار بس بزرگ
رُ خشد قدامت تو ، ز نقش کتیبه ها
ز آنرو ضرورتیست ، که یابند ز مهد تو
کاوشکران ، عظمت و فر زمانه ها
"بابر" بباخت دل به تو و آرمید کنار تو
در بیشه های مشجر ، دربین سبزه ها^(۲)
توصیف باغ و راغ تو کردند شاعران

چون صائب اصفهانی^(۳)، کزو مانده ناله ها
 گاهی ترا جنت فردوس^(۴) در قیاس
 بی جا نبود که بگفتند چنین تشابه ها
 "طرزی" ز جسم و جان^(۵) سخن در میان کشید
 "جان وطن" تویی، ای شهر زنده ها
 اشعار دلپذیر سرودند به پاس تو
 صفا و اعظمی^(۶) و دگر چاک سینه ها
 هریک ستایشی مرصع نمود به نظم
 یادی ز "عیار کابلی" و مردانه "کاکه" ها
 سیمای نو بهار تو رشک بهشت بود
 از فیض مرغکان و گلبانگ چهچه ها
 رومی اشارتی به عجوبه ای تو کرده گفت
 کابل بود مرادف سحر آفرین^(۷) حدیقه ها
 خنیا گران نوای دل انگیز میکشید
 افسونگران همه با چنگ و چغانه ها
 لیکن فسوس طرب ات پایه دار نبود
 زردی گرفت بهار تو ز گردش زمانه ها
 در سایه ای مذاهب و آئین زنگی
 غارت نمود ترا، مختلف سلاله ها
 گاهی زدور و گهی از جوار تو
 در غم نشاند ترا یورش جنگ باره ها
 در قلب آسیا^(۸) تو بودی دژ بلند
 ز آنرو شتافتند مهاجمین ز هر کرانه ها
 تحلیل گران ز موقف تو باخبر شدند
 دادند صراحتی که برملأ بشد بهانه ها
 دشمن کمر بیست که ویران کند ترا
 آتش زدت به نام مذاهب و اقوام فتنه ها

بر پایه ای منافع و تمویل دیگران
 ظاهر شدند اجیران به شکل فرقه ها
 هریک مقابل هم ، سنگری بساخت
 از جنگ نابکاران ، به هرسو کشته ها
 واحسرتا که نامراد ، برفت از کنار تو
 مردان کاردان و استاد حرفه ها
 پدر مرا که به حب تو پروریده بود
 نالید در ماتم تو و سرائید چکامه ها
 گفتا که کابل بدتر از کربلا شدست^(۹)
 با این دریغ بسر ببرد واپسین لحظه ها
 کابل تو زیر پای اجیران چرا شدی ؟
 پرسیدم این سوال و نیافتم کنایه ها
 راویان ز نام تو ساختند مرکبی^(۱۰)
 ترکیبی ز آبیل و ز قابیل قرینه ها
 آن دو گذاشتند ، برادرکشی به ارث
 گوئی عنادها ، رسیده بما از گذشته ها
 تو رنجهای ز گردش دوران برده ئی
 ار خون رفته گان تو سرزد لاله ها
 اما عداوتی که در لباس "تقدس" بشد
 هرگز نخوانده کس ، در طول سده ها
 زآنرو بجاست که گویند به آن دهه
 این بوده است ، سیاه ترین دوره ها
 توپ و تفنگ و راکت همه زبانه کرد
 آتش بزد به هستی مردم درون کلبه ها
 دزدی و غارت ، نشد لحظه ای دریغ
 بردند ثروت ترا و نماندند خزانه ها
 دیو سار وحشی ، در پی آزار کشتگان

راضی بشد ز خویش ، از رقص مرده ها ^(۱۱)
 نی شرمی از خدا و نه از بنده های او
 کردند انتخاب شرارت ز پیشه ها
 از دور آریا و خراسان هر آنچه بود
 سوختند ، شکستند و دزدیدند ز موزه ها
 نی مصئونیت منازل و نی حکم محکمه
 تاختند به امر خود درون کلبه ها
 صد ها زن جوان نمودند انتحار
 تاوارهند خویش را ز ارواح خبیثه ها
 کابل بسوخت و دودش بلند بشد ^(۱۲)
 با این مطلع سرائید جوان تو نغمه ها
 ویرانی ات نداشت نظیری به عصر ما
 الحق که در جهان نه یابی چنین خرابه ها
 کابل تو مهده فرهنگ و تاریخ آریا
 در عصر خراسان بودی شهیرشهره ها
 تیمور ^(۱۳) ترا مرکز افغان زمین بساخت
 حالا چه شد، که فتاده هرسو زباله ها
 ویرانگران تو خوار و زبون شوند
 وقتا که آه آتشین ات برآرد زبانه ها
 بیچاره ساکنان تو طالب «عنایت» اند
 جویای صلح و امن به دعای شبانه ها

کلیفرونیا جنوری ۲۰۰۶

پیوند ها :

۱ - رودابه : دختر مهرباب کابلی و زن زال است . رستم فرزند رودابه و زال میباشد.

۲ - توصیف آرامگاه وی در « باغ بابر » واقع در گذرگاه کابل

۳- صائب اصفهانی : صائب در نیمه ای قرن دهم هجری مدت چهار سال مهمان ظفر حسن حاکم کابل بود . شعر معروف او در وصف کابل با این مطلع آغاز میشود:

« خوشا عشرت سرای کابل و دامان کوهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش »

۴ - در شعر شاه شجاع تشبیه مذکور به این شکل آمده است :

گرمی هندم دل و جان را بسوخت
کابل جنت وطنم آرزوست

-۵

جانست کابل و همه افغان ستان جسد
خوبست هر چه هست درو کمتر است بد
در لفظ نام خوب وی ار آوری نظر
یابی میان کل تو یکی آب چون گهر

۶ - ابراهیم صفا : ژورنالیست معروف و شاعر مشروطه خواه افغان بود . وی ضمن توصیف میهن اش در مورد کابل میگوید :

عندلیب اصفهان دارد نوا
میکنند گلزار کابل را ثنا

غلام جیلانی اعظمی معاون انجمن ادب (۱۳۶۵ - ۱۳۱۴ هـ ش) : شعری نغزی بنام " گلشن کابل " در وصف کابل سرود که از جانب هنرمندان افغان به چندین طرز کمپوز و خوانده شده است .
مطلع :

مشک سوده میبیزد صبح گلشن کابل
موج سبزه میکارد کوی و برزن کابل

۷ - مولانای بزرگ جلال الدین بلخی (رومی) سروده ای دارند در بیان قدرت کشش کابل . عنوان شعراو « جادوگر کابل » نام دارد.

۸ - اشاره به این شعر معروف علامه اقبال در مورد افغانستان است:

آسیا یک پیکر آب و گل است
کشور افغان در آن پیکر دل است

۹ - اشاره به ابیاتی از آخرین سروده ای میرعزیزالله سادات (پدر گوینده ای این قصیده) میباشد که همزمان با جنگ های کابل (جنوری ۱۹۹۴) به عمر ۸۴ سالگی در غربت از وطن وفات یافت . از اوست :

برادر با برادر جنگ دارد دیده ها تاریک
کسی نیست در میان مصلح ، تماشا بین و حیرانم
الهی لطف کن بر حال زار بی نوایی شهر

که کابل غرقه در خون، کربلا نادیده پندارم

- ۱۰ - گویند اسم « کابل » از نام (قابیل) برادر (آبیل) و پسر حضرت آدم (ع) گرفته شده است . آندو با هم در همینجا جنگیدند و همدیگر را کشتند . لذا برادرکشی از آنروز به ارث مانده است .
- ۱۱ - اشاره به حکایت واقعی از سرزدن اسیر شده ای مربوط به جناح مقابل و تجلیل از جریان جان سپاری او که به « رقص مرده » در برخورد های دوگروه در غرب کابل شهرت یافت .
- ۱۲ - شعر و کمپوز معروفی است که بعد از جنگهای کابل از جانب اکثریت افغانهای دلشکسته استقبال شد. شعر اینطور آغاز میشود: « کابل جان در گرفت دودش بر آمد »
- ۱۳ - اشاره به تیمور شاه درانی پسر احمد شاه بابا است که بسال ۱۷۷۳ پادشاه شد. موصوف در سال اول سلطنتش پایتخت را به کابل منتقل ساخت و نقش تاریخی این شهر را دوباره احیاء کرد.



"ناسازی زمانه"

مگر ظالم پسند است، تا القیامه؟	نمیدانم چرا با ما نمیسازد، زمانه؟
ولی ایستد درینجا، با صد بهانه	فسون گردش کند در چرخ گردون
بگیرند با حيله ها، مارا نشانه	زهر کنج و کنار، سیل حریصان
برای هر قاتل و دزد شبانه	چرا از خاک ما سازند گذرگاه؟
به جرم عشق میهن، از آشیانه	چو مجنون آواره شد مردم ما
یکی گمراه سابق، از میانه	چرا؟ فرمانده این خاک کردند
بخواهند داد خود، نباشد ناشیانه	همه نالند ازین رنج آفرین ها
تو بشنو! غمنامه ها ازهر کرانه	چو گفتم مدعا، آرم دلیل اش
بفرما! تا به ما سازد زمانه	خدایا! بس کن رنج و عذابت

کالیفورنیا - اکتوبر ۲۰۱۲

چرخ فلک

فتنه گر وابسته به جهال زمان	کی گذارد که بیاید به گلستان ، مرغان
بلبلان ناله کنان ، چیغ زنند	که چرا ناظم این باغ بود خیل زاغان
زین سبب غلغل آنها ست بلند	تا بکی باز بود ، باغ به روی دزدان
مرغکان خسته شدند زین حالت	چونکه بینند همه جا جسد های بی جان
نیست معلوم ، هدف کشتارها	فتنه گران اند به هر کنجی ، پنهان
چاره ای نیست مگر اینکه فلک	باز کند ، در خوشبختی بروی افغان
اندرآنوقت ، خشونت محوشود	همدلان باز بیایند ونشینند لب خوان

همه شادی کنان ، گام زنند درگلشن

بکنند شکر ز "عنایت" های یزدان

جون ۲۰۲۰

برگشت تاریخ

خوانده بودم که تاریخ برنمیگردد ...
نیرو های مؤلد رشد میابند و
این رشد ، مناسبات کهنه ای اجتماعی را ،
دگرگون میسازد

همه به بالیدن نیروها دل بسته بودند
تا این جریان به راه افتد و
مردم ما از کوره راه تاریخ موفقانه بگذرند ،
وعقب ماندگی ها به گذشته متعلق گردند .

ولی این آرمان بسر نرسید
قبل از وقت ،
به عوض مردم ،
واحد های نظامی را به حرکت درآوردند

گفتند : ما " راه کوتاه " را انتخاب کردیم
عجب راه کوتاهی ... واپسگرایان ،
ببخشید ، واپسگراترین واپسگرایان
از همه جا سربلند کردند

" زرنگترین " آنها فتوا داد
که کابل شهر کفرشده است ، باید
خاک آن به عمق " هفت بلست " عوض گردد

آنها نه تنها ،
شگوفایی نیرو های مؤلد را نشانه گرفتند ،
بلکه آنچه هم وجود داشت ،
منهدم کردند .

سپس عقب گرا های دیگری ،
در معرکه تاریخ ظاهرشدند
آنها بر گروه اولی اعتراض کردند
که چرا ...؟

چرا ؟ به تخریب مدنیت موجود ،
اکتفاء میکنید ؟
این مسامحه است ،
باید آثار گذشته را هم از ریشه برکنید .

مدنیتی که عقب مانده ترین عقب مانده ها
آنها در تمام دوره های تاریخ
تحمل نموده بودند
حالا اینها ، آنها به آتش انفجار سپردند .

مدنیتی که تاریخ مارا بازگو میکرد
آثاری که نه تنها به افغانها ،
بلکه به تمام بنی آدم مربوط میشد
از جانب آنها محکوم به انهدام گردید .

در برابر این حکم
جهان با معرفت اعتراض کرد
اما عقب گرایان به آن خندیدند و نا بخردانی دیگر
در آنسوی مرزها ، به آهنگ انفجار رقصیدند

آنها شادیا نه کشیدند ،
که گویا چرخ تاریخ به عقب برگشت
خوش بودند ، که با این " کارنامه بی مثال "
برگشت تاریخ را به نمایش گذاشته اند .

اما مردم متعجبانه پرسیدند :
که با این " شهکار " ،
آیا تاریخ به عقب برگشت ... ؟؟؟
و یا صرفاً " به شکل مضحک آن تکرار شد ؟

افسوس که
اندیشه پردازان تیوری تکامل تاریخ ،
سالهاست
که در بستر لحد جا گرفته اند

آنها زنده نیستند تا ببینند ،
که چه گونه ؟ کارنامه های چنگیز و هلاکو
در کشورما تکرار شد و به زعم واپس گرایان ،
به چی سادگی " تاریخ به عقب برگشت "

نوامبر ۲۰۲۰

سرور گم شده

عمری ست گشته سرور از برم جدا	یا من شدم به هجر و فتادم زاو جدا
روزم به یاد گم شده ام شام می شود	شامم به فکر صبح نباشد از او جدا
مقهور روزگار و سزاوار غربتم	افتیده ام به دام و نگشتم از او جدا
نی شمع روشنی که زخم پربه دوراو	نی اهل دل که شکوه کنم بهراو جدا
می سوزم از فراق و نیابم شعله ای	تا پرزخم به آتش و گردم زغم جدا
نشنیده هیچ کس، که در آئین عاشقی	سوزنده شمع جدا و پروانه زآن جدا
جسمم به این دیار و روانم به میهنم	باور نمیکنی، که بود جان زتن جدا
تقدیر روزگار ، بیفگنده ام به دور	ورنه گمان نبود ، که باشم از او جدا
گم کرده ام سرور و نیابم به این دیار	یابم سرور آنجا ، که از آن شدم جدا

کو دست "عنایت" ی؟؟؟ کز فیوض آن

باشم به کوی خویش و نباشم ز خود جدا

دسامبر ۲۰۰۵

جوانان، موطن

ساقی بریزباده که امشب ، شب منست چشمی گشا و بین که یاران بامنست
یاران صاف دل ، یادگار میهن است بی یار و بی دیار، کجا کیف بامنست
مستی سزد مرا که یاران بامنست

گویم سخن زدل چو بینم عزیز دل هر چند ز خسته دل نخرود نهاد دل
ناید به شعر آنچه براید زسوز دل دارم سخن به دل ، بجویم انیس دل
حالی کنم از دل خسته ، مراد دل

مهجور میهنم ولی قرب دوستان یاد آورد ز شور و مستی به بوستان
بینم درین میان ، صدها گل جوان بشگفته اند همه ، ز فرهنگ باستان
تحسین به آن که پرورید ، اینچنان

مأم وطن زدوری فرزند خود پریش افسرده بود با دل نارام و ریش ریش
آمد بشارتی که فرزندش بود به پیش خوشنود گشت و بگفتا چنین به خویش
راحت شدم ز طعن حاسدان همیشه

امشب به افتخار جوانان هم وطن دارم ستایشی ، ز فرزند بی وطن
در عالم فراق و غربت از وطن دلشاد کرد همت شان مادر وطن
باید که سرکشید، می بخاطر وطن

کی ساز و سوز عشق رها میکند مرا کی عقل ناتوان شفا می کند مرا
رنجهای روزگار تباه میکند مرا امید به نسل نو، به پاه میکند مرا
قلبم برای این نسل نداء میکند مرا

این نسل سرفراز، آراسته به علم تقدیربایدش که میرود به راه علم
 پویان و کنجکاو، بدست آورد علم رازترقی کشور، بیابد ز راه علم
 با جهل در ستیزوبایستند کنار علم
 برخیزد از میان همین نسل علم جو انسان حق شناس وجوانان رزمجو
 پایان دهند به حيله وافکارکینه جو یابند طریق تعالی مردم به جستجو
 باید سپرد وطن به جوانان صلح جو
 یاران مگر "عنایت"ی نصیب مابود گر نسل علم جو به ما راهگشاه بود
 بنیاد جهل ، به نورمعارف فنا بود یعنی که شب زفیض سحرصبح مابود
 برگشت مرغکان به چمن کام مابود

جون ۲۰۲۲



